



میمونک ناقلا

● مریم سعیدخواه
● تصویرگر: پریراد جمالی

میمونک ملچ و ملوچ داشت یک چیز می خورد. کر گدن گفت: «چقدر ملچ و ملوچ می کنی میمونک! چی می خوری؟»

میمونک ملچ و ملوچ یک گاز دیگر به خوراکی اش زد و گفت: «خیلی خوش مزه است!»
فیلو گفت: «یعنی چه مزه ای دارد؟»



میمونک گفت: «نمی دانم! یک مزه ی ترش و خیلی شور.»

کر گدن و فیلو محکم آب دهانشان را قورت دادند. بعد هم سبزی ها و میوه های تازه و خوش مزه شان را به میمونک دادند تا کمی از خوراکی میمونک را بگیرند. میمونک ملچ و ملوچی کرد و یک گاز دیگر به خوراکی اش زد. فیلو و کر گدن دوباره آب دهانشان را قورت دادند. میمونک بقیه ی خوراکی خودش را با میوه و سبزی آن ها عوض کرد.

کر گدن و فیلو با عجله و تند و تند همه ی خوراکی را خوردند. یکهو قیافه ی کر گدن کج و کوله شد و گفت: «وای. این دیگر چی بود! چقدر شور بود!»

فیلو یکهو بلند گفت: «هی! هی! هی!» سسکه های فیلو بلند و بلندتر

شدند و صدایش توی جنگل پیچید. کر گدن و فیلو دویدند

دنبال میمونک. خواستند خوراکی هایشان را از میمونک پس

بگیرند، اما میمونک همه ی سبزی و میوه های خوش مزه و

مفید آن ها را خورده بود!

